بسم الله الرحمن الرحیم

تخالف الحجج

استاد آیت الله عندلیب همدانی

جلسه صد و چهل و هشتم\_ 26 دی 1400

[ادامۀ بررسی بُعد حدیثی شاگردان صادقین علیهما السلام]

یک تتمه ایی در مورد تعلیقۀ تکمیلی روزهای گذشته عرض کنم، یکی دو روایت در مورد بزرگان از شاگردان باقرین سلام الله علیهما و تأثیرگزاری آن‌ها در حدیث:

[جایگاه والای حدیثی شاگردان صادقین علیهما السام]

یک روایت در ترجمۀ حال زراره، ابابصیر، به امام صادق عرض می کند:

**إِنَّ أَبَاكَ حَدَّثَنِي أَنَّ الزُّبَيْرَ****[[1]](#footnote-1) وَ الْمِقْدَادَ وَ سَلْمَانَ الْفَارِسِيَّ حَلَقُوا رُءُوسَهُمْ لِيُقَاتِلُوا أَبَا بَكْرٍ،**

یک رسمی در عرب بود، گاهی کنایی و گاهی هم واقعی، کاری را که می‌خواستند جدی انجام بدهند، مخصوصا در جنگ یک قبیله، یک فرد، یک طرف، سر را می تراشیدند، ابابصیر می گوید، پدر شما امام باقر سلام الله علیه به من گفت، زبیر، مقداد، سلمان، سر را تراشیدند، برای این که اعلام جدیت کنند، برای جنگ با ابابکر.

در این روایت، اسم زبیر هست، ولی در روایت هجدهم در همین کشی، ص 8، اسم زبیر نیست.

من این را به امام صادق عرض کردم، که پدر شما چنین گفت:

**فَقَالَ علیه السلام لِي لَوْ لَا زُرَارَةُ لَظَنَنْتُ أَنَّ أَحَادِيثَ أَبِي (علیه السلام) سَتَذْهَبُ.[[2]](#footnote-2)**

او دربارۀ مطلب دیگری در مورد امام مطلبی را عرض میکند، می گوید این چند نفر عزمشان را عزم کردند برای مقابلۀ با ابابکر، امام صادق علیه السلام می فرماید، اگر زراره نبود، من معتقدم که احادیث پدرم از بین می رفت. یعنی چی؟

شاید معنایش این باشد که همان طور مثل سلمان و مقداد مدافع ولایت علوی بودند و مجاهده کردند و مقاوت کردند و پای‌مردی برای امیر المؤمنین کردند، من هم یک نفر معرفی می کنم به نام زراره، برای پدرم، همین پدری که این حدیث را در مورد پای مردی برخی برای امیر المؤمنین بیان کرده است، من هم معتقدم پدرم یک نفر به نام زراره داشت که اگر او نبود، احادیث پدرم در شرف از بین رفتن بود، این یک روایت.

روایت دوم، که سند آن سندی معتبر است. امام صادق علیه السلام می‌فرماید: **رَحِمَ اللَّهُ زُرَارَةَ بْنَ أَعْيَنَ لَوْ لَا زُرَارَةُ بْنُ أَعْيَنَ لَوْ لَا زُرَارَةُ وَ نُظَرَاؤُهُ لَانْدَرَسَتْ أَحَادِيثُ أَبِي (علیه السلام)**.[[3]](#footnote-3)

این مجاهدۀ این بزرگوارن برای بقای احادیث باقر که بقای حدیث نبوی است،

روایت سوم؛ این روایت هم سندا معتبر و صحیحه است، صحیحۀ خوبی هم هست:

**عَنْ جَمِيلِ بْنِ دَرَّاجٍ، قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ (ع) يَقُولُ‌ بَشِّرِ الْمُخْبِتِينَ‌ بِالْجَنَّةِ بُرَيْدُ بْنُ مُعَاوِيَةَ الْعِجْلِيُّ وَ أَبُو بَصِير لَيْثُ بْنُ الْبَخْتَرِيِّ الْمُرَادِيُّ وَ مُحَمَّدُ بْنُ مُسْلِمٍ وَ زُرَارَةُ، أَرْبَعَةٌ نُجَبَاءُ أُمَنَاءُ اللَّهِ عَلَى حَلَالِهِ وَ حَرَامِهِ، لَوْ لَا هَؤُلَاءِ انْقَطَعَتْ آثَارُ النُّبُوَّةِ وَ انْدَرَسَتْ**.[[4]](#footnote-4)

تعبیر بالاتر از روایت قبلی است البته انجا هم از بین رفتن آثار امام باقر مستلزم از بین رفتن آثار پیامبر است اما این جا به تصریح می فرماید انقطعت آثار النبوة و اندرست، یعنی آنچه دیگران به اسم تدوین حدیث نبوی، انجام داده اند، کنار، آثار حقیقی نبوت را باید در آثار و روایات این چهار نفر، جستو و جو کنیم، در یک روایت آنها را به عنوان مقاوم و مجاهد، این روایت به نام مخبت و نجباء معرفی می کند و می گوید اگر این‌ها نبودند، آثار نبوت از بین می‌رفت.

فکر می کنم به همین مقدار، کافی است، اگر چه اسناد دیگری را هم می توان ارائه داد، این نکاتی بود که در مورد هر دو امام بزرگوار و برخی از شاگردان این دو بزرگوار عرض کردیم، تا نقش این ها در دور سوم، در تدوین حدیث نبوی روشن شود و این مطلب ثابت شود که اگر این ها نبودند خبری نبود، این ها بودند که با جد و جهاد این مسیر مقدس را پیمودند.

هذا تمام الکلام در دور سوم که پایان آن، سنة 148 بود، سال شهادت امام صادق علیه السلام و ابتدای آن سال 100 و اوائل خلافت عمر بن عبدالعزیز.

[دور چهارم از ادوار تاریخی تدوین حدیث]

الدور الرابع، مرحلۀ چهارم تدوین حدیث آنگونه که سید سیستانی بیان کرده، از سال 148 هست، که همان سال شهادت امام است تا سال 193

سال 148 که سال شهادت امام صادق بود، منصور دوانقی از مالک بن انس ، یکی از ائمه اربعه اهل تسنن، خواست که کتابی در حدیث تدوین کند به نام موطأ، این ابتدای دور است، انتهای دور سال 193 هست که سال هلاکت هارون الرشید و اتفاقات و تحولاتی که بعد از او رخ می دهد و مرحله را عوض میکند.

[مقام اول، بررسی سیرۀ علماء در این برهۀ تاریخی]

**و البحث عن هذا الدور یقع فی مقامین:**

**المقام الاول: فی ما قام به علماء العامة**

[تمرکز بحث در این مقام بر مالک بن أنس]

در دور قبل تأکید بیشتر بر ابوحنیفه بود، در این دور تأکید بر مالک است و کتاب او و در این مقام در چهار جهت در مورد مالک، بحث می کنیم:

[جهت اول در مقام اول، بررسی زندگی مالک و زمان او]

جهت اولی از مقام اولی یک نگاه اجمالی به مالک و زمان اوست. مشهور نقل در مورد تولد مالک، سال 93 هست، و سال فوت او هم 179، آنگونه که ابن ندیم در فهرست گفته است. مالک یکی از ائمۀ مهم اهل تسنن، در آن عصر الی یومننا هذا است و مؤَلف او یعنی موطأ هم از کتب مهمۀ اهل تسنن بوده و هست.

[مالک نماینده مدرسۀ مدینه]

موطأ، کتاب فقه اهل مدینه است، مالک هم نمایندۀ فقه مدینه فقه مدینه در برابر فقه کوفه است. مدرسۀ مدینه نماینده اش کالک بن أنس، مدرسۀ کوفه نمانده اش ابوحنیفه و تلامذۀ او هستند.

مالک در مدینه زندگی می کردند و اساسا از مدینه خارج نمی شد مگر برای حج

شما در فقه مدینه ویژگی که می بینید یکی حجیت اجماع اهل مدینه است، معتقد هستند مدینه، مدینة حجة النبی صلی الله علیه و اله و سلم است، شهر خلفاء ثلاثه است. معتقد هستند که بالاترین فرهنگ ها، فرهنگ مدینه است، لذا اجماع اهل مدینه را حجت می دانند، چنان که در مدرسۀ مدینه، عمل صحابه را حجت می دانند.

[تطابق یافتن مالک با بنی امیه و بنی عباس]

تاریخ گواهی میدهد که مالک بن انس که هم دولت بنی امیه را درک کرده، هم دولت بنی عباس را، در هر زمانی، با شرائط آن زمان خود را تطبیق کرده، لذا تا هنگامی که بنی امیه بودند، اموی مسلک بود. البته خواهیم گفت، یک نکاتی در زندگی او علامت مبارزۀ با حکام باشد، هست، ولی مثل ابوحنیفه، این تفاوت ابوحنیفه و مالک است.

[گسترش غنا و فسق و فجور در مدینۀ زمان مالک]

برای این‌که با این فقیه مدنی طرفدار دولت اموی، آشناتر شوید، یک نگاهی به شهر مدینه در زمان بنی امیه کنید، جو غالب مدینه متابعت از شیخین بوده، و الاقتداء بعملهما، از سویی شام یعنی معاویه و طرفداران او هم، اهمیت، زیادی و تمایل خاصی به مدینه داشتند، و در مورد مدینه سرمایه‌گزاری می کردند، تا آنجا که به صراحت تاریخ، مدینه را، که شهر پیامبر بود، مرز و مهد غنا و مغنیان قرار داند، چه منی و چه مغنیه از افراد مشهور آن عصر اهل مدینه بودند، اموال زیادی در عصر اموی برای ترویج غنا و فسق و فجور مصرف می شد.

[تلاش بنی امیه و بنی العباس بر گسترش فساد در مدینه]

در تقریرات مطالبی را از احمد امین در کتاب ضحی الاسلام که بخشی از آن از اغانی نقل شده است آمده است،[[5]](#footnote-5) اما خود من با مراجعۀ به دورۀ کتاب اغانی، از ابو الفرج اصفهانی با این که این کتاب در مورد شعراء و آوازه خوانان و صاحبان صدا است، اما نکات بسیار خوبی از تاریخ می توان از آن برداشت کرد چنان که از نظر ادبیات و شعر ادب هم نمونه است، در شرح حال صاحب نواب نوشته اند، این کتاب را با این حجم ثقیلی که داشت هر وقت هر جا می رفت با خودش همراه می کرد.

حال من با مراجعه به این کتاب به خوبی و به صراحت استفاده می‌کنم که هم بنی امویه و هم بنی العباس اصرار داشتند بر این که بحث غناء و مغنیات را در مدینه گسترش بدهند، یکی از اموری که در این امر به بنی امیه و بنی العباس کمک کرد، فتوحاتی بود که انجام شده بود، بانوان اسیری از سراسر عالم به عنوان کنیز آمده بودند، صاحب صدا بودند، صاحب سبک در مناطق خودشان بودند، هنر غنا به اصطلاح امروز داشتند، از طرف دیگر وضع مالی مردم در مدینه خوب بود، پول فراوان و اموال کثیری در اثر این فتوحات داشتند، از سوی دیگر هم بنی امیه و هم بنی العباس خودشان اهل این گونه مجالس بودند و هم دنبال تشویق مردم به این کار بودند مخصوصا اهل مدینه. لذا به تعبیر بنده وقتی مدینه می گوییم، شما مدینه زمان پیامبر را در نظر نگیرید، حتی مدینۀ زمان خلفاء اولیه را هم در نظر نگیرید، عوض شده مدینه.

حال برگردیم به تقریرات احمد امین می گوید دولت بنی امیة عربیة النزعة بود، یعنی یک گرایش عربی داشت، اصالت العرب داشت، و خلافت را هم که به دست آوردند، یکی از کارهایشان این بود که جوان‌های غیر اموی را مشغول لهو و غنا و لعب و خوش گذرانی کنند که مبادا به فکر خلافت و سیاست و مبارزه بیافتند این سخن احمد امین است.[[6]](#footnote-6)

پس از یک سو بنی امیه، مدینه را این گونه می خواهند شهری که بخش عمده‌ایی از صحابی زادگان از تابعی زادگان، رفته اند دنبال فسق و فجور، این حرف احمد امین است، با توضیح ما.

[تلاش بنی امیه و بنی العباس بر مرجعیت دادن به فقهای مدینه در مقابل فقهای کوفه]

حال آقای سیستانی به نقل از همین احمد امین و به نقل ابن عساکر ادامه می دهد در تاریخ مدینه دمشق به این که بنی امیه یک کار دیگری هم در مدینه انجام دادند و ان این که فقهایی را که تمایل به انها داشتند، تقویت می کردند، بنی امیه، مدرسۀ مدینه را به جهت معارضه کردن با مدرسۀ کوفه تقویت می کردند، کوفه قطب مقابل مدینه بود، طبیعتا شامیان مدینه را باید تقویت کنند، در کتاب ضحی الاسلام از اوضاعی عامی نقل می کند:

**کانت الخلفاء بالشام، فاذا کانت الحادثة سألوا علماء اهل الشام، و اهل المدینة، و کانت أحادیث اهل العراق، لا تجاوز حدود الجدرة بیوتهم**،[[7]](#footnote-7) اگر یک مسأله ای رخ می داد چون خلفاء در شام بودند یا از علماء شام می پرسیدند یا احادیث را از اهل مدینه می گرفتندو احادیث عراقی و کوفی از دیوارهای خانه های انها تجاوز نمی کرد و نمی گذاشتند که بنی امیه این احادیث اهل کوفه و مدرسۀ کوفه پخش شود. [[8]](#footnote-8)

این دو کار عمده بنی امیه یکی مرجعیت دادن به فقهای مدینه و دوم ترویج فسق و فجور در مدینه، حال مالک امام اهل مدینه است. توضیح بیشتر ان شاء الله فردا

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطیبین الطاهرین المعصومین .

1. در روایت مشابه نام زبیر برده نشده است. رک: رجال کشی، ج 1، ص 8، رقم 18. [↑](#footnote-ref-1)
2. همان، ص 133، رقم210. [↑](#footnote-ref-2)
3. همان، ص 136، رقم، 217 [↑](#footnote-ref-3)
4. همان، ص 170، رقم 286. [↑](#footnote-ref-4)
5. ر.ک: ضحی الاسلام، ج 2، ص 208 [↑](#footnote-ref-5)
6. همان. [↑](#footnote-ref-6)
7. همان، ج 2، ص 101 [↑](#footnote-ref-7)
8. رک: تقریرات تدوین الحدیث، ص 66 تا 69. [↑](#footnote-ref-8)